

اقتصاد سیاسی، دیپلماسی کارآمد در نظام جهانی؛ مبانی، ابزارها و راهکارها

دکتر حسین پورا احمدی*

چکیده: ساختار نظام وابستگی متقابل پیچیده سبب شده است تا سیاست و دیپلماسی دولت‌ها از همان اصول و اهدافی پیروی کنند که ساختارهای نظام اقتصاد سیاسی جهانی تعریف و تدوین می‌کنند. در نتیجه، تأثیرگذاری عوامل و عناصر فرهنگی و سیاسی و به ویژه اقتصادی در سطوح داخلی و خارجی در عصر حاکمیت نیروهای فراملی بر ماهیت سیاست خارجی و سمت و سوی دیپلماسی یکی از مهم‌ترین واقعیت‌هایی است که باید مورد توجه قرار گیرد. بنابراین، در این نوشتار و متأثر از رویکرد اقتصاد سیاسی به بیان این مهم می‌پردازیم که هرچند ساختار اقتصادی یک عامل بسیار مهم تعیین‌کننده و هدایت‌کننده رفتار سیاست خارجی و دیپلماسی کارآمد است، در عین حال، نباید تأثیرگذاری این عامل را از طریق روابطی که با سایر عوامل کلیدی از قبیل ایدئولوژی سیاسی حاکم، تعاملات و روابط گروه‌های اجتماعی و طبقاتی، کارکرد نهادی دولت و سرانجام، پیوندهای گوناگون میان بازیگران داخلی با بازیگران خارجی برقرار می‌کند و در این راستا به ویژه از تأثیرپذیری از ساختار نظام اقتصاد جهانی در امان نمی‌ماند، را نادیده انگاشت. دیپلماسی کارآمد بدین ترتیب، در چارچوب وابستگی متقابل پیچیده و در واقع، نفع مشترک طرفین روابط اقتصادی، سیاسی و یا حتی نظامی - امنیتی را دنبال می‌کند که این امر البته به هیچ وجه فارغ از کشمکش‌های توزیعی میزان و سهم هر یک از طرفین منابع نخواهند بود. دیپلماسی کارآمد همچنین، با گسترش فعالیت خود و گذار از یک جانبه‌گرایی و دوجانبه‌گرایی به سمت چندجانبه‌گرایی بر همکاری دسته‌جمعی استوار است.

کلیدواژه: دیپلماسی، اقتصاد سیاسی جهانی، وابستگی متقابل پیچیده، همکاری‌های دسته‌جمعی، چندجانبه‌گرایی، رسانه، شبکه‌های اطلاعاتی

h-pourahmadi@sdu.ac.ir

* دانشیار دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی دانشگاه شهید بهشتی

دوفصلنامه دانش سیاسی

شماره ۵ - بهار و تابستان ۱۳۸۶

مقدمه

اقتصاد سیاسی جهانی وابستگی متقابل پیچیده میان عوامل و عناصر اقتصادی، سیاسی، امنیتی و فرهنگی داخلی و خارجی و نیز میان هر یک از دولت‌ها و بازیگران غیردولتی فراملی در نظام جهانی را بیش از هر زمان دیگر گسترش داده است و تأثیرگذار و تأثیرپذیری آن‌ها را شدت بخشیده است (پوراحمدی، ۱۳۸۰). لذا دیپلماسی به عنوان ابزار مهم سیاست خارجی بیش از همیشه با چالش‌ها و موانع جدی و همزمان با فرصت‌های بزرگ روبه‌رو گردیده است. وجود چنین چالش‌ها تنها به این دلیل نیست که پیچیدگی نظام جهانی با افزایش تعداد بازیگران ملی و فراملی روبه‌روست بلکه بدین لحاظ نیز قابل تصور است که منابع و نتایج دیپلماسی به طور بسیار گسترده و پیچیده‌ای به مسائل و عوامل وابستگی متقابل نظام ملی و نظام اقتصاد سیاسی جهانی متصل گردیده است. لذا تدوین و هدایت دیپلماسی و سیاست خارجی باید تمامی عوامل مؤثر اقتصادی، سیاسی، امنیتی و فرهنگی سطوح ملی و جهانی را که در واقع، به راحتی تفکیک‌پذیر نیست، مورد ملاحظه قرار دهد (Gaddis, 1992-3, pp.5-58). واقعیت این است که گسترش و دستیابی هرچه بیشتر به منافع ملی، کاهش هزینه‌ها، تضمین اهداف ایدئولوژیک، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و حتی نظامی - امنیتی کشور نیازمند شناخت و فهم دیپلماسی کارآمد و ضرورت به کارگیری آن در تمامی عرصه‌های روابط خارجی است؛ زیرا امروز بازی دولت‌ها در نظام اقتصاد سیاسی جهانی که بازیگران بسیار متعدد، قدرتمند و چندبعدی در دورن خود جای داده است، یک بازی ساده، از پیش تعیین شده و با اهداف و نتایج مشخص و روشن نیست. نوشتار حاضر تلاش دارد در یک چارچوب نظری به بحث و بررسی و ارزیابی نیروها، ساختارها و الگوهای حاکم بر شکل‌گیری و کاربرد دیپلماسی کارآمد بپردازد.

سیاست خارجی «یک استراتژی یا یک رشته اقدامات برنامه‌ریزی شده است که تصمیم‌گیرندگان یک کشور با هدف نیل به اهداف خاصی که بر حسب منافع ملی تعریف شده‌اند، در مقابل کشورها یا پدیده‌های بین‌المللی دیگر به مرحله اجرا می‌گذارند» (تاجیک، ۱۳۸۳). سیاست خارجی مبتنی بر دو عنصر بنیادین و کلیدی است: ۱. اهداف و منافع ملی؛ ۲. ابزار نیل به اهداف و منابع مذکور

(Plano & Olton, 1988, p6) دیپلماسی مهم ترین راه و ابزار نیل به این اهداف و منافع محسوب می شود. موفقیت یک سیاست خارجی به ویژه از طریق کاربرد دیپلماسی مناسب، زمانی اتفاق می افتد که این سیاست و دیپلماسی مربوط ضمن درک شرایط زمانی و مکانی مبتنی بر ارزیابی دقیق واقعیات جهانی، بین المللی، منطقه ای و البته داخل کشور و در ارتباط با دیگر بازیگران نظام جهانی باشد، متناسب با نیازهای درازمدت و کوتاه مدت باشد، حتی الامکان عاری از تعارضات گوناگون باشد، به وسیله نیروها و عوامل داخلی حمایت شود و از جانب نهادهای بین المللی نیز قابل قبول و تعاملی فرض شود و در نهایت، به وسیله منابع اقتصادی، سیاسی، صنعتی، فرهنگی و استراتژیک کشور تکمیل شود (Coulombis & Wolfe, 1981, p89)

در این نوشتار، تلاش داریم با بهره گیری از رویکرد اقتصاد سیاسی (political economy approach) که کنش و واکنش متقابل نیروها و عوامل اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و امنیتی در سطوح مختلف داخلی و خارجی را بدون اولویت بخشیدن به یکی و فرعی شمردن دیگری مد نظر دارد، به فهم جدیدی از دیپلماسی کارآمد در بازتاب اقتصادی سیاسی جهانی دست یابیم و ابزارها و راهکارهای مربوط در ارتقای کارآمدی دیپلماسی کشور را شناسایی کنیم. سؤال اساسی این است که چه عوامل و مؤلفه هایی دیپلماسی کارآمد در نظام اقتصاد سیاسی جهانی را شکل می دهند؟ دیپلماسی کارآمد، به عنوان کلید اجرای سیاست خارجی توسعه یافته، از چه ابزارها و راهکارهایی برخوردار است؟ به بیانی دیگر در پی آن هستیم که سازوکار و نقش تأثیرگذاری متقابل سطوح و عوامل نظام های ملی و جهانی بر شکل گیری دیپلماسی کارآمد و ابزارها و راهکارهای مربوط را به عنوان ضرورت استراتژیک سیاست خارجی کشورمان در عصر حاضر توضیح دهیم. در پاسخ به این سؤالات، ابتدا به تأثیرات نظام اقتصاد سیاسی جهانی که به ویژه وابستگی متقابل پیچیده را میان تمامی بازیگران، سطوح گوناگون بازی و مؤلفه ها و موضوعات بازی در سیاست جهانی به عنوان معرکه اصلی دیپلماسی گسترش داده و ساختار بندی کرده است، می پردازیم. در قسمت دوم نوشتار، چندجانبه گرایی و همکاری های متقابل که دستاوردهای لازم و ناشی از کارکرد وابستگی متقابل پیچیده در نظام جهانی است، را به عنوان اصول دیپلماسی کارآمد

بررسی می‌کنیم. در قسمت سوم، کارکرد رسانه‌ها و شبکه‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی ملی و جهانی در دیپلماسی کارآمد برای پیشبرد اهداف استراتژیک و منافع کشورها را با ذکر مثال‌هایی توضیح می‌دهیم.

۱. اقتصاد سیاسی جهانی: چارچوب شکل‌دهی دیپلماسی کارآمد

در چارچوب رویکرد اقتصاد سیاسی، می‌توان اذعان داشت که ایدئولوژی سیاسی حاکم، تعامل نیروهای اجتماعی و اهداف حاکمیت سیاسی و عناصر عرصه اقتصادی ملی از یکسو و کارکرد و ساختار نظام اقتصاد سیاسی جهانی از سوی دیگر، عوامل تأثیرگذار بر دیپلماسی و روند سیاست خارجی بازیگران در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی می‌باشند. بدین ترتیب، اصول کلی رهیافت اقتصاد سیاسی در مطالعه سیاست خارجی و دیپلماسی دولت‌ها در نظام اقتصاد سیاسی جهانی عبارت‌اند از: ۱. ضرورت شناخت محدودیت‌های ساختار رفتاری دولت در سطح ملی و بین‌المللی و نیز منافع دولت نسبت به جامعه خود و نسبت به سایر بازیگران غیردولتی داخلی و نیز نسبت به بازیگران دولتی و غیردولتی در صحنه بین‌المللی. ۲. رفتار و ساختار دولت و ابزار دیپلماسی آن باید با توجه به انواع پدیده‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی - امنیتی در مناسبات جهانی شناسایی و تشریح گردد (Moon, 1985, pp.297-329). به بیانی دیگر، صحنه بین‌المللی مؤثر بر دیپلماسی دولت‌ها نه فقط شکل‌گرفته از ساختار نظام اقتصاد جهانی است بلکه ملاحظات و اهداف سیاسی و نظامی - امنیتی تدوین‌شده به ویژه توسط قدرت‌های بزرگ نیز در شکل‌گیری آن نقش جدی ایفا می‌کنند. ۳. در عرصه داخلی نیز، سمت و سوی دیپلماسی عمدتاً و بیش از همه متأثر از قلمرو روابط اقتصادی است؛ به طوری که عناصر ناشی از موازنه نیروهای اقتصادی (صنایع تولیدی، بازار، سرمایه‌گذاران، کارگران، ارکان تجاری و غیره) و نحوه توزیع مازاد درآمد ملی در شکل‌دهی و هدایت دیپلماسی نقش کلیدی دارند. بنابراین، گروه‌های اقتصادی ملی به همان اندازه مبنا و عوامل تأثیرگذارنده بر ماهیت سیاست خارجی و در نتیجه، بر ماهیت و سمت و سوی دیپلماسی محسوب می‌گردند که بازیگران قدرتمند نظام اقتصاد جهانی مانند بانک‌ها، سرمایه‌گذاران، شرکت‌ها و صنایع تولیدی بزرگ چندملیتی و فراملیتی.

تاکید بر نقش حائز اهمیت نیروهای اقتصادی به معنای نادیده انگاشتن تأثیر اندیشه‌های سیاسی و آرمان‌گرایی‌های سیاسی در حوزه داخلی و تأثیرگذاری گروه‌های سیاسی و مدنی ملی - که ضرورتاً اهداف و منافع اقتصادی ویژه‌ای را دنبال نمی‌کنند - بر ماهیت سیاست خارجی و دیپلماسی دولت‌ها نیست بلکه بیشتر در این راستا لحاظ می‌شود که چون عناصر ذی‌نفوذ در صحنه نظام جهانی عمدتاً اهداف و منافع اقتصادی را دنبال می‌کنند، لذا تأثیرگذاری عناصر قدرتمند اقتصادی و ساختار نظام اقتصاد ملی در تعامل با این اهداف و منافع بین‌المللی نقش جدی‌تر، کارآمدتر و در نهایت سازمان‌دهی‌شده‌تری را ایفا می‌کنند (Cf. Blondel & Rommel, 1993) ساختار نظام وابستگی متقابل پیچیده سبب شده است تا سیاست و دیپلماسی دولت‌ها از همان اصول و اهدافی پیروی کنند که ساختارهای نظام اقتصادی سیاسی جهانی تعریف و تدوین می‌کنند. در نتیجه، تأثیرگذاری ایدئولوژی، روابط نیروهای اجتماعی و حاکمیت اقتصادی در سطوح داخلی و خارجی در عصر حاکمیت نیروهای فراملی بر ماهیت سیاست خارجی و سمت و سوی ابزار دیپلماسی در مغایرت کلی با مبانی امنیتی دولت‌ها بزی و ویژگی حماسی دولت قرارداد اجتماعی روسو قرار می‌گیرد. بنابراین، نگرش‌های متأثر از رهیافت اقتصادی سیاسی هرچند ساختار اقتصادی را به عنوان یک عامل بسیار مهم تعیین‌کننده و هدایت‌کننده رفتار سیاست خارجی و دیپلماسی معرفی می‌کنند، در عین حال، تلاش دارند تأثیرگذاری این عامل را از طریق روابطی که با سایر عوامل کلیدی از قبیل ایدئولوژی سیاسی حاکم، تعاملات و روابط گروه‌های اجتماعی و طبقاتی، کارکرد نهادی دولت و سرانجام، پیوندهای گوناگون میان بازیگران داخلی با بازیگران خارجی برقرار می‌کند و در این راستا به ویژه از تأثیرپذیری از ساختار نظام اقتصاد جهانی در امان نمی‌ماند، را مشخص کنند. لذا از آنجایی که نظریه‌های اقتصاد سیاسی هر کدام به نوعی خاص این گونه روابط را فرض و شناسایی می‌کند، دسته‌بندی عوامل کلیدی و رسمی تأثیرگذار بر روند شکل‌گیری و ماهیت دیپلماسی بدون تشخیص این روابط چندگانه امری مشکل است (Cf. Kissinger, 1994).

کارکرد ساختار وابستگی متقابل پیچیده سبب شده است تا جایگاه، نقش و حتی قدرت دولت‌ها به عنوان اصلی‌ترین عنصر شکل‌دهنده به سیاست خارجی و نیز

دیپلماسی تغییر کند. ظهور دهکده جهانی، اهمیت سیستم‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی جهانی، گسترش تبادلات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، بازیگران غیردولتی و غیرسرزمینی همچون شرکت‌های فراملی چندملیتی، جنبش‌های اجتماعی فراملی و سازمان‌های بین‌المللی دولتی و غیردولتی و سرانجام، گسترش نظام اقتصاد سیاسی جهانی چارچوب‌های جهانی جدیدی را ایجاد کرده‌اند که نه فقط دولت در تدوین و اجرای سیاست خارجی با محدودیت‌های بسیار گسترده و جدی روبه‌رو شده است بلکه حتی جایگاه و قدرت بلامنزاع خود را در شکل‌دهی و هدایت دیپلماسی با دیگر بازیگران ملی و بین‌المللی تقسیم می‌کنند. بدین ترتیب، در دوران حاکمیت ساختار اقتصاد جهانی بر روابط تمامی عناصر نظام اقتصاد سیاسی جهانی به ویژه دولت‌های ملی، تقریباً هیچ یک از تصمیمات دولت‌ها، چه تصمیمات اجتماعی، فرهنگی، حقوقی و سیاسی و چه تصمیمات اقتصادی در سطح ملی و بین‌المللی و حتی عرصه کارکرد دیپلماسی که اساساً و منحصراً دولتی فرض می‌شد، خارج از دایره تأثیرپذیری از بازیگران فراملی و چندملیتی با اهداف و منافع گوناگون عمده‌تأ اقتصادی نیست.

دیپلماسی کارآمد بدین ترتیب، در چارچوب وابستگی متقابل پیچیده و در واقع، نفع مشترک طرفین روابط اقتصادی، سیاسی و یا حتی نظامی - امنیتی را دنبال می‌کند که این امر البته به هیچ وجه فارغ از کشمکش‌های توزیعی میزان و سهم هر یک از طرفین منافع نخواهند بود؛ یعنی حتی هنگامی که حکومت‌ها و نهادهای غیردولتی در نظام اقتصاد سیاسی جهانی از یک رابطه متقابل اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و یا نظامی سود عظیمی کسب می‌کنند، تلاش می‌کنند تا سهم منافع خویش را از این گونه روابط و تبادلات افزایش دهند و از هزینه‌های خود بکاهند. این در حالی صورت می‌گیرد که بنیان روابط متقابل میان دولت‌ها و یا میان دولت‌ها و بازیگران غیردولتی در نظام‌های ملی جهانی هیچ‌گاه بر پایه‌های برابر نهاده نشده است و اساساً نفع و زیان هر یک از طرفین با طرف دیگر متفاوت است. ویژگی‌های ذکر شده در مورد تأثیرات وابستگی متقابل پیچیده بر ماهیت و ساختار دیپلماسی کارآمد ضرورتاً به معنای گسترش همکاری‌های متقابل برای جایگزین شدن با رقابت‌ها نیست؛ زیرا ضرورتاً و همیشه منازعات میان طرف‌های ذی‌نفع بر سر بهره‌مندی از منافع یا کاهش هزینه‌ها یا تفاهم و

همدلی پایان نمی‌پذیرد، گرچه شیوه‌های این گونه منازعات قطعاً تغییر یافته‌اند و نحوه دستیابی طرفین روابط متقابل به منافع بیشتر و کاهش هزینه‌ها نیز متحول گردیده‌اند. به بیانی دیگر، دیپلماسی کارآمد هر یک از دولت‌ها در نظام اقتصادی سیاسی جهانی متأثر از گسترش وابستگی متقابل پیچیده حتی در زمانی که منافع زیادی را از همکاری بتوان انتظار داشت، عمدتاً مشتمل بر رقابت نیز است (Keohane & Nyc. Jr. 1998).

عطف به مباحث مطرح شده در این قسمت، مهم‌ترین واقعیتی که در چارچوب فهم اقتصاد سیاسی از مبانی دیپلماسی کارآمد باید مورد توجه قرار گیرد، ضرورت تأثیرگذاری و نقش گسترده و فزاینده آشکار اقتصاد در هدایت آن است. حاکمیت نظام اقتصاد سیاسی جهانی و کم‌رنگ شدن نسبی مباحث استراتژیک و اهمیت یافتن هر چه بیشتر کسب درآمد ملی، ظهور کشورهای قدرتمند در حال توسعه که تقاضای گسترده‌ای از ثروت جهانی دارند، تمرکز هرچه بیشتر فعالیت‌ها و روابط کشورهای صنعتی، نیمه‌صنعتی و در حال توسعه بر سر مسائل اقتصادی، گسترش تجارب جهانی و روابط پولی و مالی در سطح اقتصاد جهانی، اهمیت یافتن روزافزون سرمایه در جهان و نقش و جایگاه آن در توسعه اقتصادی کشورها، توسعه روابط اقتصادی-تجاری و سیاسی منطقه‌ای و موارد دیگری از این قبیل سبب گردیده‌اند، به رغم ادامه فعالیت‌های نظامی و استراتژیک که به ویژه به دنبال واقعه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا در جهان و به ویژه در خاورمیانه در پی تهاجم آمریکا به عراق تقویت دوباره یافته‌اند، مسائل مربوط به قدرت و توانمندی‌های اقتصادی و تولیدی و توزیع درآمدها و کارکردهای اقتصادی از جایگاه «سیاست‌های کم‌حساسیت و دست پایین» (low politics) در «دستور کار جهانی» (global agenda) تبدیل به «سیاست‌های دست بالایی» (high politics) گردند. این تغییر بنیادین مبانی دیپلماسی کارآمد را از ابزاری صرفاً برای جلوگیری از جنگ به ابزاری اساساً و قبل از هر چیز در راستای بهره‌برداری از فرصت‌های اقتصاد جهانی تبدیل کرده است. به بیانی دیگر، ظهور نظام اقتصاد سیاسی جهانی جایگاه ویژه و نقش پراهمیت مسائل و مباحث اقتصادی و تأثیری که بر دیپلماسی در صحنه جهانی بر جای می‌گذارند، سبب گردیده است تا اصلی‌ترین دغدغه دولت‌ها در حوزه فعالیت‌های اقتصادی و کسب درآمدهای تجاری و بازرگانی تعریف گردد، ضرورت

این نکته را مورد توجه قرار می‌دهد که تأثیرپذیری قدرت ملی از اقتصاد ملی بین‌المللی امری تشکیک‌ناپذیر است. لذا برخورداری از مهارت‌های لازم در تدوین و اجرای سیاست خارجی و دیپلماسی کارآمد و متحول از نیازهای مبرم کشور محسوب می‌گردد (Clark, 1997, pp.5-7).

هرچند مسائل و چشم‌اندازهای اقتصاد سیاسی در سطح ملی و بین‌المللی جایگاه مرکزی و محوری را در دستور کار جهانی و از جمله در تدوین و هدایت دیپلماسی کارآمد به خود اختصاص داده‌اند، و این امر حتی به رغم ادامه دلواپسی‌های دولت‌ها در راستای مسائل نظامی و استراتژیک صورت می‌گیرد، نقش دولت، محدودیت‌های دولت، حوزه عملکرد دولت، استقلال و «خودمختاری دولت» (state autonomy) و سایر حوزه‌های مربوط به جایگاه دولت که از فرآیند جهانی شدن اقتصاد به ویژه در چارچوب تحدید حاکمیت و کاهش اقتدار دولت اثر پذیرفته است، از مهم‌ترین و اصلی‌ترین ملاحظات محسوب می‌گردند که در فهم اقتصاد سیاسی دیپلماسی کارآمد مدنظر قرار گرفته‌اند. یک چنین تغییر و تحول عظیم و ساختاری تأثیرپذیری و تأثیرگذاری در مراحل تصمیم‌گیری، تدوین و اجرای سیاست خارجی از طریق ابزارهای دیپلماسی بیانگر چالش بسیار مهم و انکارناپذیر فراسوی مطالعه‌کنندگان سیاست خارجی است؛ زیرا در طی قرون و دهه‌های گذشته، واقع‌گراها (رنالیست‌ها) به عنوان گسترده‌ترین گروه مطالعه‌کننده سیاست خارجی حاضر نشده‌اند که سیاست خارجی دولت را به عنوان یک مفهوم مستقل ذاتی و واقعی مورد ملاحظه قرار دهند و بیشتر ترجیح داده‌اند آن را هم‌تراز و یا برابر با اعمال و رفتارهای تصمیم‌گیرندگان دولتی معرفی و تحلیل کنند و به این ترتیب، سبب گردیده‌اند تا مباحث و مسائل مربوط به نقش، صلاحیت استقلال و خودمختاری، حوزه فعالیت و عملکرد دولت در تدوین سیاست خارجی و تعریف و تدوین ابزارهای دیپلماسی مربوط در تنگنا قرار گیرند. بنابراین ضرورت دارد دولت را در مفهوم واقعی خود و بسیار گسترده‌تر از تأثیر منحصر به فرد مجموعه رهبران سیاسی و قدرتمندان رسمی یک کشور در فرآیند تدوین و اجرای سیاست خارجی و دیپلماسی کارآمد مورد توجه قرار دهیم و حضور،

ایفای نقش و تأثیرگذاری ساختاری تمامی عناصر و بازیگران ملی و بین‌المللی در این فرآیند را به رسمیت بشناسیم (Bretherton & Ponton, 1996, pp.12-15).

اما شاید عمده‌ترین چالش در نتیجه رشد تأثیرگذاری اقتصاد سیاسی جهانی بر سازوکار تدوین و اجرای سیاست خارجی و دیپلماسی کارآمد و تضعیف و تخریب مداوم و فزاینده تمایز میان مسائل و مباحث داخلی و خارجی و نیز میان فرآیندهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و به ویژه اقتصادی که در داخل (سطح ملی) و یا در خارج (سطح بین‌المللی) ظاهر می‌گردند، مربوط می‌شود. هرچند به نظر نمی‌رسد که چنین تمایزی هیچ‌گاه به طور کامل از میان برود، یقیناً خطوط جداکننده رویدادهای داخلی و خارجی مؤثر بر سیاست خارجی به طور گسترده‌ای کم‌رنگ‌تر و نامحسوس می‌شوند و این امر به دلیل گسترش حوزه فعالیت و مسائل مربوط به نظام اقتصاد سیاسی جهانی امری تشکیک‌ناپذیر است. در تعامل نظام اقتصاد سیاسی جهانی و دولت ملی مسائل، موضوعات و رویدادهای مهم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ملی و بین‌المللی هر کدام به انحای ممکن سیاست خارجی و ابزار دیپلماسی کارآمد را تحت تأثیر قرار می‌دهند. امروزه نوع سیاست‌های حقوق بشر، مشارکت سیاسی مردم در قدرت، فرآیند شکل‌گیری و اثرگذاری آرای عمومی از یکسو، و نرخ‌های تورم، سود و بهره، کار و بیکاری و یا نرخ تبدیل ارز از سوی دیگر، هیچ‌کدام تنها به عنوان مسائل و موضوعات سیاسی اقتصادی داخلی محسوب نمی‌گردند بلکه هر کدام از آنها از تحولات جهانی تأثیر می‌پذیرند و خود نیز بر جایگاه جهانی و کارآمدی یا ناکارآمدی سیاست خارجی و دیپلماسی کشور در صحنه بین‌المللی اثر می‌گذارند. مسیر و سطح هر یک از سیاست‌های داخلی (اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و یا امنیتی) در هر لحظه از زمان می‌توانند پاسخی به ضرورت‌های تحول و توسعه‌های گوناگون در سطح نظام اقتصاد سیاسی جهانی تلقی گردند، همچنان که می‌توانند اثرات مستقیم یا غیرمستقیم تحولات جهانی در چارچوب نتایج عملکرد دولت‌ها در سطح ملی تلقی گردند. چنین وضعیتی بیش از همه و به ویژه در مورد سطح مشروعیت ملی دولت، میزان و گستردگی حاکمیت ملی در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و نیز در حوزه اقتصادی در مورد

سیاست‌های مربوط به کار، مهاجرت، سرمایه‌گذاری‌های داخلی و خارجی، تقویت و گسترش صنعتی کردن صادق است.

۲. چندجانبه‌گرایی و همکاری متقابل: اصول دیپلماسی کارآمد

تحول از دیپلماسی دوجانبه به سمت دیپلماسی چندجانبه یکی از ابعاد ظهور دیپلماسی کارآمد را در بر می‌گیرد که در مدیریت مسائل نظام بین‌الملل و بلکه نظام جهانی محدوده تحریک دیپلماسی دوجانبه را تنگ‌تر می‌کند و برای مثال، موضوعاتی همچون خلع سلاح، تخریب محیط زیست، مبارزه با فقر و بیماری‌های واگیردار، مسائل پولی و مالی جهانی و... را در دستور کار خود قرار می‌دهد که اساساً جز از طریق همکاری‌های دسته‌جمعی دست‌یافتنی نیستند. به بیانی دیگر، دیپلماسی کارآمد با گسترش عرصه فعالیت خود و گذار از یکجانبه‌گرایی و دوجانبه‌گرایی به سمت چندجانبه‌گرایی بر همکاری دسته‌جمعی استوار است. هرچند ماهیت در حال تغییر موضوعات، دستور کار سیاست خارجی، تحولات نظام سیاسی و ماهیت مسائل فراروی دستگاه دیپلماسی و نیازها و تحولات داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی هر یک از بازیگران نظام جهانی امروز سبب گردیده است رویکردهای ملی مختلف و حتی در مواردی متضاد نسبت به عناصر یک فرهنگ واحد دیپلماتیک جهانی (دیپلماسی کارآمد) ظاهر شوند و در نتیجه، بازیگران و اهداف و روش‌های مختلفی در حوزه‌های سیاست خارجی و جهانی هر یک از کشورها نمایان گردند (Barston, 2006, Ch.2).

از سوی دیگر، به جای تکیه بر دید سیاه و سفید و مطلق‌انگاری در سیاست بین‌الملل و روابط میان دولت‌ها که یکی از ویژگی‌های دیپلماسی سنتی است، تشخیص نقاط خاکستری رنگ و نسبی‌اندیشی نسبت به موضوعات، منافع و اهداف کشور در نظام جهانی و در تعامل با سایر بازیگران، دیپلماسی کارآمد تلاش می‌کند با کنار گذاردن فرض «یا همه یا هیچ» و ضرورت بازی با حاصل جمع صفر که یک طرف برنده و یک طرف را بازنده فرض می‌کند، منافع ملی و امنیت ملی را اساساً و قبل از همه، از طریق مذاکره و در همکاری با سایر بازیگران و تعامل چندجانبه‌گرایانه با تمامی اعضای نظام جهانی به طور نسبی به دست آورد و در واقع بازی با حاصل جمع مثبت

که امکان برنده شدن نسبی تمامی طرف‌های بازی را همزمان امکان‌پذیر می‌سازد، محقق سازد. دیپلماسی کارآمد از این چشم‌انداز تبادل‌نظر جهانی و حتی در موارد لزوم تغییر در مواضع برای پیشبرد اصول کلان منافع ملی و امنیت ملی را در صورتی که بازیگران طرف مقابل نیز تعاملات چندجانبه‌گرایانه خود را به وضوح اثبات کنند، در دستور کار خود دارد (Barston, 2002, Ch.3).

دیپلماسی کارآمد با تمرکز بر مذاکره، آن هم اولویت شیوه چندجانبه‌گرایانه به جای دوجانبه‌گرایی و تعامل مثبت با طرف‌های بازی در نظام جهانی و اعتقاد عملی به همکاری دسته‌جمعی منافع ملی و امنیت ملی خود را همسو با منافع و امنیت جهانی دنبال می‌کند. حل مسالمت‌آمیز اختلافات و رفع تضاد منافع میان بازیگران از طریق شیوه‌های غیرزورمدارانه و میانجی‌گری به منظور دستیابی به صلح میان طرف‌ها در این چارچوب قرار می‌گیرد.

تعامل مثبت و همکاری دسته‌جمعی و چندجانبه‌گرایانه در دیپلماسی کارآمد تلاش برای توضیح و سازش دادن هرچه بیشتر دیدگاه‌ها و مواضع متفاوت و تصمیم‌گیری از طریق اجماع برای حل معضلات و مشکلات پیش‌آمده و کسب نتایج قابل قبول برای طرف‌های مذاکره است. گرچه نتایج این گونه مذاکرات لزوماً تضمین منافع طرفین به یک اندازه را در پی ندارد و امکان دارد عملاً منافع طرف یا طرف‌هایی از مذاکرات بیش از طرف‌های دیگر ملحوظ گردد، اما در اینجا هدف عمدتاً شناسایی حوزه‌های منافع و تضاد است و تمرکز بر منافع مشترک و تلاش برای دوری جستن از تهدیدات و تضادهای مشترک شانس رسیدن به توافقات تدریجی و نسبی به منظور حفظ منافع و کاهش تهدیدات مشترک را در پی دارد؛ نتیجه‌ای که از طریق همکاری دسته‌جمعی و به شکل چندجانبه‌گرایانه به دست می‌آید. همکاری دسته‌جمعی و چندجانبه‌گرایی دیپلماسی را از انحصار دولت‌ها خارج می‌کند و سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای دولتی و غیردولتی، بازیگران فراملی انجمن‌ها و شرکت‌های چندملیتی، بازیگران فروملی و افراد بانفوذ و... را نیز در عرصه دیپلماسی کارآمد وارد می‌کند.

دیپلماسی کارآمد به ویژه در دوران پس از جنگ سرد، ابزار کلیدی تأمین امنیت در نظام جهانی به حساب می‌آید، به ویژه پس از وقایع یازدهم سپتامبر که امنیت جهانی را

به یک کالای عمومی مبتنی بر همکاری دسته‌جمعی تعریف کرده است. این ابزار در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی به منظور جلوگیری از خشونت و درگیری فرامرزی و متأثر از تروریسم دولتی و یا غیردولتی سازمان‌یافته بسیار حائز اهمیت است؛ زیرا در دورانی که افول هژمونی آمریکا امکان تأمین کالاهای عمومی را از طریق هژمون دولتی امکان‌پذیر نمی‌سازد، کالای عمومی امنیت جهانی بر دوش همکاری دسته‌جمعی و آن هم از طریق دیپلماسی کارآمد تحقق می‌یابد. در همین راستاست که در دوران پس از یازدهم سپتامبر در اغلب، اگر نه تمامی کنفرانس‌ها و توافقات بین‌المللی تأمین امنیت جهانی با کاربرد دیپلماسی کارآمد و همکاری چندجانبه‌گرایانه و علی‌رغم تکروی‌ها و رفتارهای یکجانبه‌گرایانه آمریکا مورد تأکید قرار گرفته است، به طوری که بسیاری از قوانین داخلی کشورها و چارچوب‌های تعامل آنان با نظام جهانی در این راستا سازماندهی شده است.

پیشبرد امنیت جهانی حتی در این دوران کاربرد زور و خشونت را نیز همزمان و در کنار دیپلماسی کارآمد و همکاری چندجانبه‌گرایانه به صورت راهکاری تکمیلی معرفی کرده است؛ یعنی تحولی نوین در چشم‌انداز همسویی و هم‌ترازی دیپلماسی در کنار جنگ. بدین ترتیب، دیپلماسی کارآمد امکان کاربرد روش‌های مذاکره‌ای، همکاری و رفتار چندجانبه‌گرایانه - به منابع نرم‌افزاری قدرت - در کنار حفظ منابع و ابزارهای قدرت سخت را از طریق پافشاری بر حق مسلم منافع ملی و حتی کاربرد زور قابل بررسی و امکان‌پذیر ساخته است (Barston, 2002, Ch.12).

در واقع، دیپلماسی کارآمد ناظر بر گسترش دامنه شمول دیپلماسی، تمرکززدایی در نظام جهانی، تلاش برای اعمال شیوه‌های دیپلماتیک جدید و درنهایت، نقش دیپلماسی چندجانبه‌گرا در تدوین قواعد و هنجارهای رفتاری جهانی است. کنفرانس تمدید نامحدود معاهده منع تکثیر تسلیحات کشتار جمعی (NPT) در سال ۱۹۹۵ در نیویورک با حضور ۱۷۵ کشور به طور اجماع همگانی نمونه‌ای از دیپلماسی کارآمد و همکاری چندجانبه‌گراست.

اما در جریان برگزاری کنفرانس بازنگری NPT در سال ۲۰۰۵ و از آنجایی که آمریکا تلاش داشت به طور یکجانبه و بدون هماهنگی با سایر دولت‌ها و رعایت منافع

آنان به ویژه کشورهای در حال توسعه و در مرحلهٔ مقدماتی دستیابی به انرژی هسته‌ای صلح‌آمیز، به محدود کردن بهره‌بردای برخی کشورها از جمله جمهوری اسلامی ایران از این کنوانسیون انرژی هسته‌ای اقدام کند، با مخالفت گسترده و تقریباً اجماعی شرکت‌کنندگان روبه‌رو شد.

دیپلماسی کارآمد به ویژه در پایان قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم از نظر گسترهٔ فعالیت اساساً جهانی است و صف‌بندی‌هایی که در دوران جنگ سرد بسیاری از دولت‌ها را از ارتباطات دیپلماتیک محروم کرده و سبب شده بود اساساً جایگاه کشورهای در حال توسعه و مباحث شمال-جنوب نادیده گرفته شود، امروز دغدغه‌های خاص دیپلماسی توسعه در دیپلماسی جهانی جایگاه ویژه‌ای یافته‌اند. بدین ترتیب ورود کشورهای در حال توسعه و دغدغه‌های آنان به ویژه در حوزهٔ دسترسی به منابع جهانی توسعه خود از مهم‌ترین مصداق‌های چندجانبه‌گرایی و همکاری متقابل به عنوان بنیان دیپلماسی کارآمد محسوب می‌گردد؛ به طوری که در بیشتر اگر نه تمامی کنفرانس‌های بین‌المللی و جهانی موضوع توسعه و دسترسی عادلانه تمامی کشورها به منابع اقتصاد جهانی توسعه و اعتراض علیه بی‌عدالتی‌ها و تکروری‌های قدرت‌های بزرگ نظام اقتصاد سیاسی جهانی در این زمینه علی‌رغم حجم انبوه شعارهای جهان‌شمول آنان از مهم‌ترین مباحث و هدایت‌کنندهٔ روند اصلی تحولات این کنفرانس‌ها می‌باشند که نمونهٔ اخیر آن ناکامی ایالات متحده آمریکا در ایجاد تغییرات یکسویه و مورد نظر خود در معاهدهٔ NPT در سال ۲۰۰۵م. بود که متأثر از فشار کشورهای غیرمتعهد و در حال توسعه به شکست انجامید. بدین ترتیب، دیپلماسی توسعه به عنوان نمادی از دیپلماسی کارآمد سیاسی جهانی از طریق همکاری‌های چندجانبه و مذاکرات همگانی ارتقاء بخشند و سهم خود را از ثروت جهانی و اقتصاد جهانی افزایش دهند (Williams, 1994, p.46).

در این شکل از دیپلماسی کارآمد، هرچند به کارگیری ابزارهای تأثیرگذار اقتصادی، نظامی و سیاسی به منظور پیشبرد اهداف سیاست خارجی متداول است و کارایی دیپلماسی را افزایش می‌دهد، مانند آنچه که قدرت‌های بزرگ در کنار دیپلماسی از هویج و چماق هم بهره می‌برند، در نهایت هیچ کدام مشروعیت و سهولت دیپلماسی

را به خودی خود در پی ندارند؛ زیرا اساساً منابع دیپلماتیک به شکلی مقایسه‌ناپذیر نسبت به سایر ابزارهای سیاست خارجی آماده و در دسترس هستند و دوم اینکه از هزینه‌های بسیار کمتر، و به همین دلایل اساساً از مشروعیت بی‌نظیری برخوردارند (Hocking & Smith, 1990, p.205). اما هرچه که باشد، در مقایسه با کشورهای توسعه‌یافته، کشورهای در حال توسعه به طور نسبی از دستگاه دیپلماتیک کمتر توسعه‌یافته‌تری برخوردارند و از ابزارهای سیاسی، اقتصادی و یا نظامی تأثیرگذار و پیش‌برنده اهداف دیپلماسی خود کمتر بهره‌جسته‌اند و همین امر نتایج چانه‌زنی‌های آنان را با محدودیت‌های جدی روبه‌رو می‌کند و توانایی اجرای تصمیمات گرفته‌شده توسط آنان را به طور نسبی کاهش می‌دهد. در واقع، بهره‌مندی از ظرفیت‌ها و کارایی سازمان‌های بین‌المللی منطقه‌ای و جهانی برای بسیاری از این کشورها ضروری است؛ زیرا می‌تواند بخشی از محدودیت‌ها و ناتوانی‌های سیاست خارجی مکمل دیپلماسی آنان را اصلاح کند، هرچند این سازمان‌ها نیز به طور جدی توسط قدرت‌های بزرگ و کشورهای توسعه‌یافته که بیشترین سهم از قدرت و ثروت جهانی را در اختیار دارند، هدایت می‌شوند و در صورتی که منافع آنان در هر حوزه اقتصادی، سیاسی و یا نظامی با کشورهای در حال توسعه برخورد داشته باشد، از اقتدار خود در این سازمان‌ها برای جلوگیری از پیشبرد اهداف آنان استفاده خواهد کرد. یقیناً ابعاد چندجانبه‌گرایی در دیپلماسی فقط تنوع و گستره دیپلماسی کارآمد را افزایش نداده‌اند بلکه محدودیت‌هایی را بر سر توانایی بازیگران برای کنترل نتایج نهایی فرآیندهای دیپلماسی نیز ایجاد کرده‌اند.

برون‌گرایی و تعامل مثبت با نظام جهانی، نهادها، بازیگران و اعضای این نظام از جمله ضروریات دیپلماسی کارآمد در عصر جهانی شدن است؛ زیرا درون‌گرایی راهکار انزوایی است و این با نظام جهانی ادغام همخوانی ندارد؛ به ویژه اینکه اساساً در عصر جهانی شدن نه مانند گذشته که سیاست خارجی ادامه سیاست داخلی بود بلکه هم سیاست خارجی و هم سیاست داخلی ادامه تعامل با نظام جهانی است. بدین ترتیب، برون‌گرایی به عنوان بنیادین سیاست خارجی در عصر جهانی شدن مستلزم دیپلماسی فعال همه‌جانبه برای بسترسازی فراگیر توانایی‌ها و بروکراسی سیاست

خارجی کشور برای استفاده از منابع، سرمایه‌ها، فرصت‌ها و زمینه‌های خارجی و بین‌المللی است. در واقع، دیپلماسی کارآمد برون‌گرا و تعاملی نیازمند ۱. همزیستی مسالمت‌آمیز، ۲. تنش‌زدایی و ۳. اعتمادسازی در روابط خارجی کشور است (دهقانی، ۱۳۸۲، صص ۱۱۷-۱۶۲).

در حالی که ساختار دیپلماسی سنتی بر روابط و تعاملات و مذاکرات میان دولت‌ها و به طور پنهان پایه‌ریزی شده بود، سیر تحولات نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل در دوران پس از جنگ جهانی دوم و به ویژه از دهه ۱۹۸۰ به بعد شرکت‌ها و سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی و فراملی را به عنوان کانون‌های اقتدار و اعمال‌کننده قدرت در جریان توسعه اقتصاد ملی و جهانی تأثیرگذار بر روند تحولات سیاست بین‌الملل معرفی کرده است که این امر ضرورت توجه به ایفای نقش آن‌ها در فرآیند دیپلماسی نوین را آشکار می‌سازد. بدین لحاظ دیپلماسی کارآمد از قالب دولت-دولت‌ها خارج و به اشکال دولت-شرکت و یا حتی شرکت-شرکت متحول شده است. بسیاری از موضوعات و اهداف از جمله سرفصل‌های منافع ملی که دولت‌ها در تعاملات دیپلماتیک و روند سیاست خارجی دنبال می‌کنند، می‌تواند از طریق شرکت‌ها در تعامل با دیگر دولت‌ها و یا حتی در روابط میان شرکت‌ها برای کشور احصایی گردد و این راهکار نوین دیپلماسی کارآمد است که با کمترین هزینه، بیشترین منافع و گسترده‌ترین حوزه کارکرد دیپلماسی را پوشش می‌دهد. امروز نه فقط دولت‌ها با شرکت‌های بزرگ خارجی و یا فراملیتی مستقیماً وارد مذاکرات پیشبرد اهداف اقتصاد ملی، از جمله سرمایه‌گذاری‌های خارجی، فناوری و گسترش تبادلات اقتصادی و تجاری می‌شوند بلکه همچنین از این شرکت‌ها برای توسعه و تنوع روابط خارجی خود با کشورهای متبوع بهره‌مند می‌شوند، این شرکت‌ها نقش واسطه‌هایی کارآمد و قدرتمند را برای آنان ایفا می‌کنند. دولت‌ها حتی در برخی موارد مربوط به ابعاد استراتژیک و پیچیده منافع ملی و روابط جهانی خود با دیگر کشورها و یا سازمان‌ها و نهادهای جهانی از نقش و جایگاه این شرکت‌ها از طریق مذاکرات شرکت-شرکت بهره‌مند می‌گردند و مسئولیت این گونه مذاکرات را مستقیماً به شرکت‌های بزرگ ملی و یا شرکت‌های فراملی می‌سپارند. بدین لحاظ اهمیت فزاینده دیپلماسی نوین با توجه به قدرت رو به افزایش

شرکت‌ها و بازیگران غیردولتی که عمدتاً جایگاه ویژه‌ای در نظام اقتصاد بین‌الملل و اقتصاد سیاسی بین‌الملل دارند، در مقابل کاهش اقتدار دولت‌ها در نظام جهانی را در پی دارد و همین امر اقتدار و انحصار آنان بر عرصه دیپلماسی را دگرگون ساخته و ضرورت به کارگیری عناصر و بازیگران جدید در عرصه اقتصاد سیاسی بین‌الملل را در حوزه دیپلماسی نوین و به منظور پیشبرد اهداف، منافع و تأثیرگذاری آنان در نظام جهانی افزایش داده و ضروری ساخته است (Strange, 1994, pp.103-115).

نقش کلیدی شرکت‌های بزرگ چندملیتی در نظام اقتصاد سیاسی جهانی سبب شده است تا بتوانند، علی‌رغم منافع کلان و عمده‌ای که برای خود و از اقتصاد ملی کشورها کسب می‌کنند، در سه جنبه مؤثر برای کشورها نیز منبع کسب درآمد به ویژه به منظور صنعتی شدن باشند. این سه جنبه ناشی از تسلط آنان بر فناوری، دسترسی سریع، مطمئن و گسترده به سرمایه‌های در گردش ملی و فراملی و مهم‌تر از همه برخوردار از جایگاه قدرتمند در نظام تجاری و شبکه پخش جهانی که راهیابی به بازارهای بزرگ و ثروتمند مصرف را تضمین می‌کند، است. مفهوم این نقش و جایگاه در واقع اهمیت شرکت‌ها را به عنوان کانون‌های اقتدار و اعمال‌کننده قدرت در اقتصاد بین‌الملل و اقتصاد سیاسی جهانی گوشزد می‌کند که در موازنه با دولت‌ها می‌توانند بر آن‌ها غلبه کنند. در نتیجه، در دیپلماسی نوین، از آنجایی که جانشینی صنفی و اتحادهای راهبردی میان شرکت‌ها روندهای آتی رشد اقتصادی و اشتغال و تجارت را هرچه بیشتر تعیین خواهند کرد، بهره‌مندی از ارتباطات و نقش واسطه‌ای آنان در تعاملات اهمیت ویژه و غیر قابل جایگزینی پیدا کرده است (استرنج، ۱۳۷۹، صص ۴۰۷-۴۲۰).

در حالی که در نظام جهانی کمتر از ۲۰۰ دولت وجود دارد، ۶۰۰۰۰ شرکت مهم فراملیتی مانند شل و مایکروسافت وجود دارند که به همراه شرکت‌های مادر بیش از ۵۰۰۰۰۰ شرکت وابسته در خارج دارند؛ ۱۰۰۰۰ سازمان غیردولتی مانند پزشکان بدون مرز تک‌کشوری؛ ۲۵۰ سازمان بین‌دولتی مانند سازمان ملل متحد؛ و ۵۸۰۰ سازمان غیردولتی بین‌المللی مانند عضو بین‌الملل وجود دارد که تمامی این‌ها در سیاست جهانی نقش دارند و با دولت در تعامل می‌باشند و بدین ترتیب، بر فرآیند سیاست خارجی تأثیرگذارند و در دیپلماسی کارآمد جایگاه ویژه دارند (ویلتزو، ۱۳۸۳، صص ۷۹۶-۷۹۷).

(۷۹۸). حتی سازمان‌های غیرقانونی و نامشروع و مثلاً گروه‌های تروریستی و چریکی نیز بر روند سیاست خارجی دولت‌ها تأثیرات جدی، هرچند منفی، بر جای می‌گذارند که تأثیرات اقدامات القاعده بر سیاست خارجی و دیپلماسی کشورهای خاورمیانه و قدرت‌های بزرگ از این نمونه است.

در دستیابی به دیپلماسی کارآمد، همچنین به دلیل نقش و جایگاهی که نهادهایی همچون صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی و یا حتی گروه هشت کشور صنعتی (G8) در مدیریت و هدایت فرآیند سیاست‌های جهانی ایفا می‌کنند، ضرورت ارتباط و گسترش تعاملات با آنان را توسط دولت‌ها برای بهره‌مندی از میزان تأثیرگذاری‌شان در پیشبرد اهداف و منافع ملی خود ارتقاء بخشیده است و این امر سازگاری سیاست‌ها و برنامه‌های ملی کشورها با اهداف، اصول و برنامه‌های این بازیگران جهانی را در پی دارد. ارائه چشم‌اندازی مطلوب از کارکرد نظام اقتصاد ملی و برنامه‌های توسعه‌محور، تلاش در جهت فراهم کردن زمینه‌های کاهش ریسک سرمایه‌گذاری در کشور، اولویت یافتن ملاحظات سیاسی، امنیتی، اقتصادی و ایدئولوژیک به منظور تقدم منافع ملی، افزایش رفتارها و فعالیت‌های ناظر بر تعاملات دوجانبه و چندجانبه اقتصادی، ارتقای روابط و همکاری با نهادهای مالی جهانی و منطقه‌ای در جهت بهره‌گیری از جایگاه آنان در فرآیندهای مذاکرات و تعاملات جهانی همه در راستای دیپلماسی اقتصادی به عنوان بخشی از دیپلماسی کارآمد اهمیت پیدا می‌کنند. به بیانی دیگر، بخشی از دیپلماسی کارآمد در چارچوب دیپلماسی اقتصادی کشورها در عرصه سیاست جهانی معنا پیدا می‌کند. بدین ترتیب، ضرورت به کارگیری ابزار دیپلماسی اقتصادی در نظام اقتصاد سیاسی جهانی و به منظور بهره‌گیری از فرصت‌ها اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. در عرصه حقوق بشر و نهادهای حقوقی جهانی نیز ارائه چشم‌اندازی روشن و مثبت از رعایت حقوق بشر در کشور تقویت مبانی دیپلماسی نوین کشورها را در پی دارد (راهبرد، ش ۱۸، ۱۳۷۹، ص ۱۸).

در پی گسترش ابعاد نظام جهانی، سازمان‌های بین‌المللی نقش محوری در روند سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی دولت‌ها ایفا می‌کنند و دیپلماسی کارآمد عملاً بدون به رسمیت شناختن این جایگاه و نقش نمی‌تواند ظهور یابد. در واقع، سازمان‌های

بین‌المللی موجب تمرکز بر سیاست جهانی می‌شوند؛ زیرا زیرساخت‌های جدید ارتباطات جهانی بیش از گذشته فعالیت را برای آن‌ها آسان ساخته است. هنگامی که اجلاس‌های این سازمان‌ها برگزار می‌شود، در واقع، این سازمان‌ها به مراکز جهانی ارتباطات سیاسی تبدیل می‌شوند: ملاقات‌های رو در رو و نتایج متفاوتی که نسبت به تماس‌های تلفنی و یا کتبی به دنبال دارند، سبب می‌گردند تا مذاکرات و همکاری‌های چندجانبه و تبادل‌نظرهای گسترده جهانی ظهور یابند و این دیپلماسی نوین اهمیت ویژه‌ای دارند. بدین ترتیب، گذار از نظریه دولت-محور رئالیستی به یک مدل کثرت‌گرایانه‌ای که دولت‌ها و بازیگران فراملیتی و غیردولتی را به طور چندجانبه در تعامل با یکدیگر به رسمیت می‌شناسد، نیازمند فاصله گرفتن از مفهوم تک‌بعدی و ایستای قدرت است؛ زیرا بازیگران گوناگون تأثیرگذار بر فرآیند سیاست خارجی و دیپلماسی نوین در حالی که دارای منابع گوناگون قدرت هستند و اهداف معینی را دنبال می‌کنند، وارد فرآیند سیاست خارجی می‌شوند. این تأثیرگذاری بیانگر این واقعیت است که برخلاف دیدگاه سنتی رئالیستی توانمندی صرفاً قدرت و نفوذ را در پی ندارد بلکه تبیین نتایج، همچنین به این نکته نیز نیاز دارد که آیا منابع بازیگران به هدفی که دنبال می‌شود، مربوط است و تشریح میزان جدایی اهداف بازیگران مختلف و تحلیل چگونگی تغییر آن‌ها در اثر فرآیند تعامل و همکاری و چندجانبه‌گرایی میان آن‌ها نیز ضرورت دارد (ویلتزو، ۱۳۸۳، صص ۸۴۳-۸۴۴).

۳. رسانه‌ها و دیپلماسی کارآمد

دیپلماسی کارآمد به همان اندازه که به فهم شرایط و ساختار نظام اقتصاد سیاسی جهانی و نیز به تلاش در جهت پیشبرد منافع ملی و امنیت ملی از طریق تعامل با منافع و امنیت سایر بازیگران این نظام از طریق همکاری دسته‌جمعی و چندجانبه‌گرایی ارتباط پیدا می‌کند، دارای ملزومات متعدد دیگری نیز است. در این قسمت از نوشتار ما به یکی از این ملزومات یعنی نقش و جایگاه رسانه‌ها و شبکه‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی ملی و جهانی در عملیاتی‌تر و کاربردی‌تر شدن دیپلماسی می‌پردازیم.

برخلاف تفکیک‌هایی که در دیپلماسی سنتی مبتنی بر مذاکره بین درون و برون یک نظام سیاسی از یکسو، و بین سیاست‌گذار و مجری سیاست خارجی از سوی دیگر، صورت می‌گرفت، در عصر دیپلماسی نوین نوعی دیپلماسی عمومی که در اثر نتایج انقلاب ارتباطات و اطلاعات و نقش رسانه‌های عمومی در هدایت و تأثیرگذاری افکار عمومی بر دیپلماسی حاصل شده، توانسته است عرصه سیاست خارجی را به طور جدی متحول سازد. رسانه‌ها با ارائه و شفاف‌سازی اطلاعات و افزایش ورودی‌های متعدد و متنوع به درون دستگاه تصمیم‌گیری سیاست خارجی و نیز دیپلماسی، نوعی دیپلماسی باز را تقویت می‌کنند، به طوری که می‌توان گفت انقلاب جهانی اطلاعات و ارتباطات نوعی عرصه ارتباطات دیپلماسی رسانه‌ای ایجاد کرده و آن را به عنوان جزء اصلی سیاست خارجی کشورها در روابط با دیگر کشورها، نهادهای بین‌المللی و بازیگران تأثیرگذار جهانی غیردولتی معرفی کرده است (کازمی، ۱۳۸۴، صص ۱۵۶-۱۸۰).

ظهور «جامعه شبکه‌ای» (framework society) در عصر جهانی شدن که بر نظام اطلاعات و ارتباطات جهانی استوار است و با جامعه مدرن متکی بر نظام صنعتی تفاوت دارد، ضرورت و به کارگیری توانایی‌های آن را برای فعالان دیپلماسی نوین کشورها افزایش داده است (McGrew, 1997, p.7). در نتیجه، رسانه‌های جمعی در کنار دولت‌ها به ایفای نقش جدی برای ارتقای ارتباطات، اطلاع‌رسانی، هنجارسازی و تبلیغات به منظور هدایت الگوهای رفتاری و حتی جهت‌دهی افکار عمومی در داخل و بیش از آن در خارج از کشور در راستای تأثیرگذاری بر روند تحولات سیاسی منطقه‌ای، بین‌المللی و جهانی می‌پردازند تا بدین ترتیب توانایی دیپلماسی عمومی به عنوان ابزاری در خدمت دیپلماسی نوین را تقویت کنند (محکی، ۱۳۸۰، ص ۲۰۳). در فرآیند دیپلماسی نوین و بهبود شرایط دستیابی به نتایج و منافع ملی کشورها، رسانه‌های عمومی می‌توانند شرایط مناسب را زمینه‌سازی و تعریف کنند؛ رویدادها و شخصیت‌های خاص و تأثیرگذار را برجسته‌سازی کنند؛ نقش سازماندهی به سیاست‌ها و رفتارهای دیپلماتیک را ایفا کنند؛ موضوعات را شفاف یا مخدوش سازند؛ مباحث مذاکراتی را شتاب دهند یا کند کنند. به علاوه این رسانه‌ها می‌توانند خود نقش

دیپلمات‌ها و مجراهای ارتباطی میان کشورها برای انتقال پیام‌ها و دیدگاه‌های استراتژیک دولت‌ها و یا بازیگران جهانی غیردولتی بر سیاست جهانی را ایفا کنند. بدین ترتیب، ارتقای سطح، کیفیت و میزان روابط فراملی و گسترش پیوندهای میان مردم، حکومت‌ها و نهادهای غیردولتی زمینه‌ساز تقویت دیپلماسی کارآمد به صورت چندجانبه است (دهشیری، ۱۳۸۱).

بدین ترتیب، تحولات نظام اقتصاد سیاسی جهانی تأثیرات شگرفی از کارکرد شبکه‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی جهانی به عنوان یکی از مهم‌ترین عناصر قدرت بر روند شکل‌گیری و اجرای سیاست خارجی و دیپلماسی نوین دولت بر جای گذارده است که فهم درست از این کارکرد ما را در به کارگیری و بهره‌مندی از یکی از مهم‌ترین ابزارهای دیپلماسی مدرن یاری خواهد رساند. این شبکه‌ها نه فقط تبیینی نوین از منابع قدرت ملی و بین‌المللی کشورها را در پی داشته است بلکه دستیابی به اهداف گوناگون آنان را به ویژه از طریق کسب آخرین اطلاعات لازم و تسهیل ارتباطات با دیگر دولت‌ها و یا بازیگران غیردولتی فراهم می‌کند و بدین لحاظ ابزار استراتژیک پیشبرد منافع ملی را نیز تعریف می‌کند (پوراحمدی، ۱۳۸۱). در نتیجه، فعالیت‌های دیپلماتیک به حضور و تأثیرگذاری مردم نیز امکان ایفای نقش می‌دهد. گسترش و کارآمدی فناوری‌های اطلاعاتی و شبکه‌های اینترنت باعث ارتقای ارتباط مستمر میان مردم دنیا در شکل‌های مختلف و سطوح گوناگون تصمیم‌گیری و اجرای دیپلماسی کشورها گردیده و سبب شده است تا دیپلمات‌ها از بعضی کارها و وظایف معمولی که پیشتر وقت و انرژی زیادی از آن‌ها می‌گرفت، رها شوند و این توانایی را بیابند که بتوانند در وظایف اصلی خود که همانا حفظ و گسترش ارتباطات فردی است، تأکید کنند (Borsivic & Dubinin, 2003, pp.3-5).

مداخله شبکه‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی به ویژه رسانه‌های جمعی ملی و بین‌المللی که از خلال آن مردم عادی در فرآیند سیاست خارجی وارد می‌شوند، به پدیده‌ای منجر شده است که آن را «دیپلماسی عمومی» (public diplomacy) می‌نامند. این پدیده به این معناست که مردم از منازل خود و به وسیله دستگاه‌های ارتباطی می‌توانند به مسئولان فشار آورند تا خط‌مشی خاصی را دنبال کنند یا دست از عمل خاصی

بردارند که این موضوعی است که می‌تواند در تضاد با سیاست‌ها و منافع ملی دولت‌ها باشد. در مقابل دیپلمات‌ها در کشورهای محل مأموریت خود با رسانه‌های محلی مصاحبه می‌کنند و دیدگاه‌ها و خط‌مشی‌های کشور متبوع خود را توضیح می‌دهند (سیمبر، ۱۳۸۵). دیپلماسی عمومی به عنوان جلوه‌ای از دیپلماسی کارآمد هم بر کاربرد رسانه‌ها و هم بر فناوری اطلاعاتی تکیه می‌کند تا خصوصی بودن روابط دیپلماتیک را شدیداً به وسیله تبلیغات رسانه‌ای مورد حمله قرار دهد. بنابراین در چارچوب دیپلماسی کارآمد بازیگران صحنه باید از طریق ارائه آگاهی عمومی، انجام مصاحبه‌ها و تشکیل کنفرانس‌های رسانه‌ای خود را مهیا سازند و یا برعکس با دشمنی رسانه‌ها مقابله کنند و حتی به شکل ماهرانه‌ای آن‌ها را به بی‌طرفی و حتی همدردی سوق دهند (Wilson, 2001, pp.14-73).

تنوع و شتاب فناوری اطلاعات و ارتباطات و دسترسی عموم طبقات مردم زمینه ورود هر چه بیشتر افراد و سازمان‌ها به عرصه سیاست را فراهم می‌کند و امکان دخالت آن‌ها در تصمیمات داخلی و خارجی هر روز بیشتر می‌شود که به تبع آن، میزان گستردگی رشد دخالت نهادها و حتی افراد از سرتاسر جهان در موضوعات بین‌المللی افزایش می‌یابد؛ چرا که سرعت و همه‌گیری فناوری اطلاعات و ارتباطات بسیاری از مرزها و محدودیت‌ها را علی‌رغم مقاومت‌ها و مخالفت‌ها در هم ریخته و مهم‌تر از آن روابط جاری در دنیای حاضر را در معرض تحولات نه‌چندان روشنی قرار داده است. اتصال دورترین کشورها و ملت‌ها به یکدیگر بدون داشتن مرز مشترک، مداخله جمعیت‌ها و سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و غیردولتی در مسائل داخلی کشورها و انجام تجارت الکترونیک و معامله‌های چند میلیاردی در کمتر از چند ثانیه بدون اطلاع دولت‌ها و سازمان‌های ذیربط، حاکی از حضور غیرمستقیم فناوری اطلاعات و ارتباطات بر فرآیند دیپلماسی کشورها و نظام دیپلماسی جهان است، به طوری که آن‌ها نیز، علی‌رغم طبیعت احتیاط‌آمیزشان، ناگزیر به استفاده از فناوری اطلاعات و ارتباطات به طور غیرمستقیم شده‌اند که در اثر آن ساختار، کارکرد و رویه‌های آن‌ها نیز دچار تحولات قابل ملاحظه‌ای گردیده است. در پرتو فناوری‌های جدید اطلاعات و ارتباطات، عرصه دیپلماسی به ویژه شفاف، سیال و پویا شده و با سرعت در حال در

هم شکستن مرزهای سنتی و نظامی حاکم بر روابط دیپلماتیک است. متخصصان بین‌الملل اقدامات مناسب و مؤثر دیپلمات‌ها در عرصه کارزار جدید و راهکارهای مؤثر آن را اتخاذ دیپلماسی‌هایی مبتنی بر فناوری‌های نوین اطلاعات و ارتباطات از جمله دیپلماسی دیجیتال می‌دانند. بدین ترتیب، ورود فناوری ارتباطات و اطلاعات به عرصه دیپلماسی سبب پایان انحصار تماس‌ها و ملاقات، ظهور رقبای جدید و دیپلماسی متحرک و تخصصی در عرصه دیپلماسی کارآمد است (بیات، ۱۳۸۵).

در پیشبرد اهداف و منافع ملی از طریق به کارگیری و بهره‌مندی از رسانه‌ها و شبکه‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی جهانی، ابزار دیپلماسی کارآمد، برای مثال استراتژی ایالات متحده آمریکا در تغییر ذهنیت متضاد و مخالف جهان اسلام علیه رفتارهای سلطه‌گرانه این کشور نمونه بارزی است که بر اساس آن آمریکا تلاش دارد نوعی رفتار همزیستی با ارزش‌های حاکم در جهان اسلام را برای همراهی مردم مسلمان جهان با سیاست‌های سلطه‌گرانه خود بروز دهد (جرجیان، ۱۳۸۳). بدین ترتیب، استراتژی مشخص، روشن، دقیق و همه‌جانبه‌ای برای تحول ذهنیت مسلمانان و متمایل کردن آن‌ها به پذیرش و فرهنگ و تمدن آمریکایی طراحی شده است. در برنامه‌ای استراتژیک و یک راهبرد عملی نیروها در جهان اسلام به میانه‌رو و تندرو تقسیم‌بندی شده‌اند و به دولت آمریکا توصیه شده است که زمینه تغییر نگرش تندروها و پیوستن آن‌ها به میانه‌روها را از طریق شیوه‌های پیچیده فرهنگی و با بهره‌گیری از ابزارهای فرهنگی - سیاسی و روانی - تبلیغاتی فراهم کند. ابزار تحقق این اهداف بسیار گسترده از مذاکرات چهره به چهره تا ابزار مدرن رسانه‌ای مثل ماهواره و اینترنت را در بر می‌گیرد.

بهره‌برداری از رسانه‌های جمعی و شبکه‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی جهانی توسط جمهوری اسلامی ایران در دستیابی به حقوق مسلم خود در دریای خزر، مثال دیگری است که توجه هر چه بیشتر به ابزارهای دیپلماسی کارآمد را در کشورمان گوشزد می‌کند. در حالی که در جریان مذاکرات رژیم نوین حقوقی دریای خزر میان جمهوری اسلامی ایران و پنج کشور دیگر همسایه، قدرت سیاسی و نظامی ما به ویژه با روسیه برابری نمی‌کند، ما می‌توانیم با کمک نیروهای دیگر مثل افکار عمومی که از جمله ابزارهای دیپلماسی کارآمد در عصر جهانی هستند، قدرت خود را افزایش دهیم و

بگوئیم با تحولاتی که در دریای خزر صورت می‌گیرد، اگر در چارچوب قوانین بین‌الملل حق و حقوق کشوری تضییع شود، حقوق بین‌الملل را به خطر می‌اندازد و منطقه به طور اساسی به نظم و منافع جامعه جهانی آسیب‌رسانی خواهد کرد؛ مثلاً استفاده‌های بی‌رویه‌ای که از دریای خزر می‌شود و تمام سرنوشت آن تحت تأثیر نحوه بهره‌برداری از نفت قرار می‌گیرد، می‌تواند به محیط زیست دریا لطمه بزند. ما می‌توانیم با فرار گرفتن پشت پرچم بزرگی مثل دفاع از محیط زیست، خیلی از معادلات آن‌جا را به هم بریزیم. البته به شرط اینکه بدانیم محیط زیست در حقوق بین‌الملل و در نزد افکار بین‌المللی چه جایگاهی دارد. علاوه بر اینکه تاکنون چارچوب روشنی نیز در دیپلماسی خودمان نداشته‌ایم و معمولاً خیلی از فعالیت‌های دیپلماسی ما شفاف و آشکار نبوده‌اند. به قول معروف این دیپلماسی پنهان که در قرن ۱۹ مورد توجه کشورهای اروپایی بوده، اکنون در دستگاه دیپلماسی ما سایه انداخته است و طوری نبوده است که دستگاه دیپلماسی خود را در مقابل اراده ملت مسئول بداند و مجبور شود از تمام ظرفیت‌ها استفاده کند؛ در صورتی که باید بسیار بیش از این پاسخگو باشد، ولی در عمل پاسخگویی جدی و اصولاً پاسخگویی وجود ندارد. بنابراین این اهرم فشار نیز وجود ندارد و این دستگاه دیپلماسی به هر صورتی که خود صلاح دانسته خود را تنظیم کرده است. در حالی که اگر جوابگویی به اراده ملت به درستی و سازماندهی مورد توجه قرار گیرد، دستگاه دیپلماسی مجبور می‌شود به تدریج خودش را به تمامی ابزارهای دیپلماسی کارآمد مجهز سازد (مولایی، ۱۳۸۲).

عدم بهره‌برداری از ابزارهای دیپلماسی کارآمد در جریان قطعنامه ۵۹۸ که به آتش‌بس میان جمهوری اسلامی ایران و عراق در سال ۱۳۶۷ شمسی انجامید نیز مثال دیگری در این زمینه است. در آن قطعنامه تعریف شده بود که ایران باید از طریق دبیر کل شورای امنیت، مسائل مربوط به حل و فصل نهایی اختلافات را که مربوط به مطالبه و پرداخت خسارت است، پیگیری کند؛ زیرا در قطعنامه ۵۹۸ مبنای حقوقی وجود دارد لذا ما می‌توانستیم مطالبه خسارت کنیم و با توجه به موضع‌گیری‌ای که دبیر کل بعد از ۱۹۹۰ در خصوص این قطعنامه و مسئولیت عراق اتخاذ کرد، برای ما راه بیشتری در جهت اعمال فشار به شورای امنیت باز شده بود. به هر حال ما باید بتوانیم قدرت‌های

دیگر را برای اعمال حقوقمان بسیج کنیم تا شورای امنیت متقاعد شود. در واقع، هنگامی که به تنهایی قادر به این کار نیستیم، باید از امکانات دیگر جهانی استفاده می‌کردیم و این کار تا حد زیادی مستلزم داشتن استراتژی تنش‌زدایی در مناسبات خارجی مان بود تا با این روش، همه یا بیشتر دولت‌های تأثیرگذار را با خود به عنوان کشوری که مورد تجاوز قرار گرفته و خسارت کلانی به او وارد شده است، همراه می‌کردیم تا دست‌کم با پرداخت غرامت، عراق را تحت فشار قرار دهیم و تاکید کنیم در صورت عدم توجه جهانی در آینده هم اتفاقاتی از این قبیل بیشتر اتفاق می‌افتد و به این ترتیب، صلح و امنیت جهانی به خطر خواهد افتاد. در واقع، دیپلماسی فقط نامه‌نگاری یا رفت‌وآمد و سفرهای کم‌خاصیت دیپلماتیک نیست بلکه ما باید دنیا و روان‌شناسی افکار عمومی را بشناسیم و بتوانیم به خوبی از مؤلفه‌هایی که مردم و جامعه جهانی به آن حساس است، مثل صلح، امنیت، حفاظت از محیط زیست و... به موقع در جهت تحت فشار قرار دادن شورای امنیت استفاده کنیم (مولایی، ۱۳۸۲).

جمع‌بندی

نظام اقتصاد سیاسی جهانی علاوه بر دولت‌ها از بازیگران متعدد دیگری هم تشکیل شده است که همگی با وزن‌ها و درجات متفاوت و بسته به موضوعات گوناگون بر سیاست بین‌الملل متشکل از سیاست خارجی و دیپلماسی تأثیر می‌گذارند. دیپلماسی کارآمد ضمن به رسمیت شناختن جایگاه، اهمیت و تأثیرگذاری این بازیگران دولتی ملی، فراملی و فراملی در فرآیند سیاست خارجی تلاش دارد از نقش آنان در پیشبرد اهداف خود در عرصه‌ها و سطوح گوناگون فعالیت بهره‌مند گردد. برخلاف رویکرد دولت-محور سنتی یا رئالیسم، که روابط بین‌الملل و سیاست بین‌الملل را منحصر و محدود به دولت‌ها تعریف می‌کرد، امروز ضمن تعریف نظام جهانی متشکل از بازیگران متعدد و در سطوح و عرصه‌های گوناگون، آن گونه که در این نوشتار به آن پرداختیم، سطوح و عناصر گوناگون اقتصادی، سیاسی و امنیتی قدرت و انواع بازیگران بر نتایج سیاسی و روند سیاست خارجی و در نتیجه، در چارچوب دیپلماسی عناصری تأثیرگذار هستند. در واقع دولت‌ها و سازمان‌ها و بازیگران غیردولتی به همراه شرکت‌ها و سازمان‌های

بین‌المللی با یکدیگر تعامل دارند؛ یعنی بر روند، نتایج و اهداف سیاست خارجی تأثیرگذارند و تعامل و همکاری میان آنان در دیپلماسی کارآمد از اصول بنیادین محسوب می‌شود که باید در چارچوب سیاست‌گذاری خارجی و برای پیشبرد اهداف و منافع ملی کشور به کار گرفته شود.

دیپلماسی کارآمد احتیاج به مهارت‌های گوناگون دارد؛ به ویژه به هنر و علم چندجانبه‌گرایی در راستای همکاری‌های متقابل و مذاکرات همه‌جانبه به ویژه با بهره‌گیری از نقش واسطه‌ای نهادها و سازمان‌های بین‌المللی و شرکت‌های بزرگ چندملیتی. دیپلماسی کارآمد باید بتواند در یک محیط چندفرهنگی جهانی و با رعایت منافع همه بازیگران و طرف‌های مقابل کار کند، محیطی که بازیگران مختلف با آرمان‌ها و منافع مختلف دارد. البته با توجه به انعطافاتی که در رفتارهای دیپلماسی کشورمان به وجود آمده است، این امید وجود دارد که در آینده نیز دستگاه سیاست خارجی و دیپلماسی ملی بتواند خود را با شرایط جدید در قرن بیست و یکم هماهنگ کند. واقعیت این است که دوران دیپلماسی پایان نیافته بلکه بر عکس، نقش آن در سطوح مختلف جهانی افزایش یافته است. دیپلماسی نقش‌آفرین‌ترین ابزار در دست کشورهاست و در حال تکامل است و تغییراتی رخ داده که شگرف و حتی تصورناپذیرند. بنابراین دستگاه‌ها و کسانی که در مطالعه و تدریس و یا به ویژه در کاربرد دیپلماسی نقش دارند، باید به دقت متوجه تغییرات بنیادین در آن و ظهور دیپلماسی مدرن و کارآمد باشند و آن‌ها را مد نظر قرار دهند. در همین راستا، تحولات نظام اقتصاد سیاسی جهانی تأثیرات شگرفی از کارکرد شبکه‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی جهانی به عنوان یکی از مهم‌ترین عناصر قدرت بر روند شکل‌گیری و اجرای سیاست خارجی و دیپلماسی نوین دولت بر جای گذارده است که فهم درست از این کارکرد ما را در به کارگیری و بهره‌مندی از یکی از مهم‌ترین ابزارهای دیپلماسی کارآمد یاری خواهد رساند.

کتابنامه

- استرانج، سوزان (۱۳۷۹). «جهانی شدن، فرسایش اقتدار کشور و تحول اقتصاد جهانی». ترجمه احمد صادقی. مجله سیاست خارجی. تابستان، صص ۴۰۷-۴۲۰.
- بیات، محمود (۱۳۸۵). *دیپلماسی دیجیتال: پژوهشی در تحولات دیپلماسی معاصر*. تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- پوراحمدی، حسین (۱۳۸۰). «اقتصاد سیاسی بین‌الملل و پیامدهای سیاسی-اقتصادی واقعه یازدهم سپتامبر». *فصلنامه مطالعات دفاعی-امنیتی*. پاییز.
- پوراحمدی، حسن (۱۳۸۱). «انقلاب اطلاعاتی-ارتباطاتی: تبیینی نو از منابع ملی در عرصه جهانی شدن». *مجله راهبردهای سیاسی و بین‌المللی*. دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۲.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۳). «مقدمه». *مجله رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*. دانشگاه شهید بهشتی. شماره ۵. پاییز و زمستان.
- جرجیان، ادوارد (۱۳۸۳). *تغییر در ذهنیت‌ها: پیروزی از طریق صلح*. ترجمه مؤسسه اندیشه‌سازان نور. اسفند.
- دهشیری، محمدرضا (۱۳۸۱). «رسانه‌ها و سیاست در عرصه جهانی شدن». *روزنامه جام جم*. ۱۶ تیر.
- دهقانی، سید جلال (۱۳۸۲). «الزامات سیاست خارجی توسعه ملی در چشم‌انداز بیست‌ساله ایران». *مجله رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*. شماره ۵، پاییز و زمستان، صص ۱۱۷-۱۶۲.
- سیمبر، رضا (۱۳۸۵). «کارویژه‌های دیپلماسی مدرن در روابط بین‌الملل، تأثیرگذاری و تأثیرپذیری‌های متقابل». *مجله سیاست خارجی*. تابستان.
- کاظمی، مریم (۱۳۸۴). «پیامد جهانی شدن بر سیاست خارجی کشورها». *راهبرد*. شماره ۳۶. تابستان، صص ۱۵۶-۱۸۰.
- محکی، علی اصغر (۱۳۸۰). «رسانه‌های جهان‌گستر و روابط بین‌الملل، نگاهی به جهانی شدن و نقش رسانه‌های مدرن در عرصه سیاست خارجی». *فصلنامه پژوهش و سنجش*. بهار، صص ۲۰۳.
- مولایی، یوسف (۱۳۸۲). «دیپلماسی پنهان». *روزنامه شرق*. ۵ آبان.
- ویلتزو، پیتر (۱۳۸۳). «بازیگران فراملی و سازمان‌های بین‌المللی در سیاست جهانی». در: *جان بیلز و استیو اسمیت. جهانی شدن سیاست بین‌الملل*. مترجم ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران. تهران: مؤسسه ابرار معاصر. صص ۷۹۶-۷۹۸.
- «آثار جهانی شدن بر گزینه استراتژیک ایران، میزگرد». *راهبرد*. شماره ۱۸. زمستان، صص ۱۸.

- Barston P.R. (2006). **Modern Diplomacy**. London: pearson Education LKO, ch.2.
- Blondel, Jean and Rommel, Ferdinand M. (eds), (1993). **Governing Together: The External and Limits of Joint Decision Making in western European Cabinets**. London: Macmillan.
- Borsivic, C.B. and Dubinin Y.V. (2003). Modern Diplomacy of Capitalist powers, **Elsevier Science and Technology Books**, pp.3-5.
- Bretherton, Charlotte and pontoon, Geoffrey (1996). **Global politics An Introduction**. Cambridge: Blackwell publisher, pp.12-15.
- Clark, Ian (1997). **Globalization and Fragmentation: International Relations in the Twentieth Century**. Oxford: Oxford University Press, pp.5-7.
- Coulombis, Theodore & wolf James (1981). **International Relations: power and Justice**. New Jerse: Prentic- Hall.
- Hocking, B. and smith M. (1990). **World politics: An Introduction to International Relations**. London: Harvester Wheatsheaf.
- Kissinger, Henry (1994). **Diplomacy**. New York: simon and Schuster.
- Lewis Gaddis, John (1992-93). "International Relations Theory and the End of the Cold War". **International Security**, 17(3), pp.5-58.
- McGrew, Anthony (ed.) (1997), "Transformation of democracy". in **Globalization and Traditional Democracy**. Cambridge: Polity Press, p.7.
- Moon, Bruce (1985). "Consensus or Compliance? Foreign Policy Change and External Dependence". **International Organization**. (39), pp.297-329.
- O.keohnane, Robert and Nyc, Joseph S. (1998). "Power and Interdependence in Information Age". **Foreign Affairs**. September/October, pp.84-92.
- Plano, Jack and Olton, Roy (1988). **The International Relations Dictionary**. London: Longman Pub.
- Strange Susan (1994). "Rethinking Structural Change in the International Political Economy: States, Firms and Diplomacy". in Richard stubbs and

Geoffrey R.D. Underhill (eds), **Political Dconomy and the Changing Global Order**. McClelland & Stewart Inc., Toronto: pp.103-115.

- Williams M. (1994). **International Economic Institutions and the Third world**. London: Harvester wheatsheaf, p.46
- Wilson, Dizard (2001). **Digital Diplomacy: U.S. Foreign policy in the Information Age**. New York: Prager.